

فلسفه‌اگر چه در حوزه‌ها راج است،اماد حقیقت باید گفت که مهجور است.فلسفه باید در حوزه‌ها رواج پیدا کند. فلسفه فقط این نیست که ما کتاب منظومه یا سفار را بگیریم و از اول تا آخر بخوانیم؛ نه، تبعر در فلسفه به این معناست که ما بتوانیم از تمام افکار فلسفی موجود دنیا- که به شکل ساعتکاری پیش می‌رود وساعت به ساعت فکر فلسفی مطرح می‌شود - و از مادهٔ فلسفه موجود خودمان مطلع باشیم و در مقابل فلسفه‌های غلط و انحرافی، خودمان را در حال آمادهباش نگه داریم و احیاناً اگر نقطه مثبتی در آنها هست، از آن نقطه مثبت استفاده بکنیم. فلسفه ما اینطوری بهیچرفتی می‌کند؛ و الا در حد شناخت افکار و کلامات بزرگان

به این اندازه ارزشی ندارد. فلسفه باید ما را به معرفت کامل برساند. باید دید در وادی معرفت در سطح بشری، چه کار دارد می‌شود.بایستی بی‌دربی کارهای جدید،افکار جدید،روش‌ها و متدهای جدید در حوزه مطرح بشود. در همین زمان خود ما، مرحوم علامه طباطبایی (رضوان‌الله‌علیه) در حدی بود که اگر منحصر به فقهات می‌شد، یقیناً به مرجعیت تقلید می‌رسید. ایشان از علمای زمان خودش، اگر بیشتر نبود، کمتر نبود؛ اما فقهات را به کسانی سپرد که مشغول فقهات بودند. آن زمان در قم مرحوم آیت‌الله بروجردی با آن عظمت، و اساتید بعد از آن بزرگوار، مشغول کار فقهات بودند؛ اما ایشان آمد مشغول فلسفه گردید و رو کنی شد، و بعد از آن که در قم هیچ‌نشان قابل

ضرورت ترویج فلسفه در حوزه‌های علمیه در بیان رهبر انقلاب

فلسفه باید ما را به «معرفت کامل» برساند

توجهی از فلسفه نبود، آن را احیا کرد؛ شاگردانی تربیت نمود، معارف فلسفه را راه انداخت و گسترش داد، البته قبل از ایشان امام فلسفه می‌گفتند، لیکن در دایره محدودی و با شاگردان مخصوصی؛ اما ایشان گسترش داد، درس را وسیع کرد و معرش را به فلسفه صرف نمود. حوزه‌ها باید این طور باشند. اینگونه نباشد که همه باید رشته فقهات را بگیرند؛ تحقیر، طلبه باید بداند که اگر رشته تاریخ یا تفسیر یا فلسفه یا کلام یا علوم قرآن یا بقیه علوم اسلامی را بیپموه، ارزشی در انتظار اوست و ارزش‌گذاری مناسبی می‌شود.

بیانات رهبر انقلاب در درس خارج فقه
۱۳۷۰/۶/۲۱

اندیشه

اندیشه ۸۸۴۹۴۱۱



د

به‌رغم تلاش هوسرل جهت غلبه بر ثنویت میان سوژه و ابژه که از ممیزه‌های بارز مدر نیته می‌باشد تلاش او به سرس منزل مقصود نمی‌رسد و ها یدگر تلاش می‌کند با طرح پدیدار شناسی خویش که جنبه‌ای هستنی شناسانه دارد پاسخی در خور در خصوص بحران مدرن نیته و فضای یأس و ر کود به‌وجود آمده‌از جهان تکنیک‌زده ارائه کند

هایدگر در یک سخنرانی در سال ۱۹۲۷

هایدگر برای اینکه منظور خود را به مخاطب منتقل کند مثال‌هایی می‌زند و تفاوت میان آسیب بادی و نیروگاه آبی در رودخانه را این را متذکر می‌شود که اولی در وقای با طبیعت کار می‌کند و دومی از رودخانه به عنوان منبع ذخیره استفاده می‌کند. هایدگر درباره این امر می‌نویسد: «نامستوری و انکشافی که بر سراسر تکنولوژی جدید حاکم است، خصلت درافتادن به معنای تعرض را دارد. تعرض به این صورت به وقوع می‌پیوندد که اثرژی نهفته در طبیعت انکشاف و حبس می‌شود و حاصل این روند تغییر شکل می‌یابد و این امر تغییر شکل یافته انبار می‌شود و آنچه انبار شده است از مداری به مدار دیگر جریان می‌یابد. انکشاف و حبس کردن، تغییر شکل دادن، انبار کردن، توزیع کردن و تغییر مدار همگی انحای نامستوری و انکشاف هستند.»

واژه‌ای که هایدگر برای تبیین منظور خویش از فضای تکنولوژی‌زده جهان مدرن جعل می‌کند، واژه گشتل است. گشتل، به معنای پیراگیری و قالب‌بندی است. گشتل، عبارت است از نحوی از انکشاف که به ماهیت تکنولوژی جدید استیلا دارد و خود به هیچ وجه امری تکنولوژیک نیست.

گشتل، فقط نحوه رویارویی آدمی با طبیعت را معین نمی‌سازد، بلکه نحوه رفتار آدمی با آدمی را نیز تعیین می‌کند، زیرا گشتل نوعی تقدیر است. هایدگر می‌نویسد:

«گشتل آدمی را به سوی نحوی از انکشاف حوالت می‌دهد. گشتل، حوالت تقدیر است، مثل همه انحای انکشاف.»

اكتشاف

واقع می‌شود، بلکه او آن موجودی است که همیشه از

پیش با هستی خود با آنچه در پرسش (معنای هستی) دنبال می‌شود، مرتبط است اما پرسش هستی چیزی نیست مگر ریشه‌ای شدن یک میل اساسی نزد انگونه بودنی که به آدمی تعلق دارد، یعنی به فهم پیشاهستی شناسانه بودن.»

مدلول این سخن هایدگر بدان معناست که انسان، اول هست و سپس می‌اندیشد و تحلیل زیستمانی، توصیف عین حال، هر کسبی خود را چون یک موجود خاص نیز می‌فهمد. مثلاً فهمی که یک معلم از خود جوان معلم، یا یک نویسنده از خود جوان یک نویسنده یا یک نجار از خود جوان نجار دارد. بنابراین محور تحلیل زیستمانی، توصیف هستی بسرا یا زندگی آدمی است. آدمی، موجودی است که می‌فهمد و تفسیر می‌کند. او چونان موجودی است که فهمیدن و تفسیر کردن وجوه اساسی او هستند. خود، موضوع تحلیل وجودی است. هایدگر، متأثر از روش پدیدارشناسی، این‌نظر را مطرح می‌کند که تکنولوژی و عقلانیت متر تب بر آن، تعرض به طبیعت است و تکنولوژی جدید نیز فقط ابزار نیست بلکه نوعی نامستوری و انکشاف است.



بود که فقط شاعرانی از جنس هولدرلین نشانی از آن به دست می‌دهند. هایدگر در «وجود و زمان» می‌پنداشت که راه رسیدن به اصالت و هستی اصیل، قدرت اراده و مرگ آگاهی است. اما بعد از سر خوردگی از حزب نازی، در دوره دوم تفکر خویش به این نتیجه رسید که راه رسیدن به هستی اصیل یا وجود، وارستگی است. وارستگی بدان معناست که گر چه تکنولوژی قوام‌بخش روزگار کنونی بشر است و نیاز مبرمی به استفاده از تکنولوژی داریم اما در عین حال می‌توان از تکنولوژی به نحوی استفاده کرد که بتوان خود را از آن خلاص کرد و اگر کارمان با تکنولوژی تمام شد، تکنولوژی را به حال خود وا گذاشت. از تکنولوژی می‌توانیم چنان استفاده کنیم که زندگی درونی و واقعی ما را تحت تأثیر قرار ندهد.

هایدگر متأثر از پدیدارشناسی دنبال انسان وارست‌ای است که به جای آنکه اشیاء را تحت سلطه خود در آورد، رخصت می‌دهد آنها همانگونه که هستند باشند. او در این خصوص می‌نویسد: «وارستگی و آزادانه رفتار کردن با اشیاء و گوشه و بودن بر رمز و راز، به یکدیگر متعلقند. آنها به ما اجازه می‌دهند تا به نوعی کاملاً متفاوت در جهان سکنی بگزینیم، آنها نوید ساخت و بنیادی جدید را به ما می‌دهند تا روی آن بایستیم و جهان تکنولوژی را بدون آنکه به شر آن درنغلبیم تاب آوریم.»

هایدگر، نمود عینی وارستگی را در دوره ماقبل سقراط می‌بیند. این فیلسوف آلمانی معتقد

است یونانیان باستان، حقیقت را نامستوری یا

کشف حجاب می‌دانستند، وی در مقاله مهم

«مابعدالطبیعه به عنوان تاریخ وجود» می‌نویسد:

«وجود در آغاز تاریخ خود، خود را به عنوان ظهور

فوزیس و نامستوری می‌خواند.»

سز مستوری هستنی

هستی تا به آشکاری در نیاید در مستوری است. لذا حقیقت همانا نامستوری (alethia) است. معنای این سخن، آن است که از طریق موجود است که می‌توان به وجود رسید. بنابراین موجود و وجود یا خفا و ظهور دو موضوع مجزا از هم نیستند. براین اساس می‌توان گفت که ناپوشیدگی و پوشیدگی با هم است، اگر مفهوم اثنیا را که مورد علاقه هایدگر است، بشکافیم، خواهیم فهمید که واژه یونانی آ حرف نفی است و اثنیا به معنای حجاب و پوشش، البته کلمه اثنیا به چشمه اساطیری یونان بازمی‌گردد که به اعتقاد آنها هر کس از آب چشمه بنوشد به نسیان



د

به‌رغم بصیرت‌های فراوان در اندیشه هایدگر که ملهم از فضای سیاسی، اجتماعی عصر خویش آن را صورت‌بندی کرده است، هایدگر تفکری برای اجرا کردن ندارد. اندیشه هایدگر نوعی رویکردی انتقادی و واکنشی در قبال مدرنیته می‌باشد. هایدگر از طریق نقد مدرنیته قصد داشت به عصر پیش از سقراط برگردد اما در تفکر دینی- اسلامی، به هیچ عنوان نقد غرب به معنای بازگشت به عصر پیشاسقراطی نیست. از نظر اندیشمندان اسلامی، عصر پیشا سقراطی به جزئی از مجموعه و تمامیت غرب می‌باشد و نمی‌تواند منزه نگاه مناسبی جهت سکنی گزیدن انسان خسته و نازده از اومانیسیم و مدرنیسم باشد. هایدگر می‌خواست از زبان متافیزیکی غرب عبور کند، اما با توجه به اینکه تفکر دابینی است یا فلسفی یا اسطوره‌ای و از آنجا که هایدگر نمی‌خواست به جای زبان و تفکر متافیزیک، حتی آن کرد و به ظهور شاعران امید بست. شاعرانی که در اندیشه پس فردا خواهند آمد و صورت تازه‌ای از اندیشه‌ا را مطرح خواهند کرد.

انتقاد هایدگر به غرب انتقادی و سلبی است، یعنی او فقط انتقاد می‌کند و گر چه از ال‌ترناتیو‌هایی سخن به میان می‌آورد ولی عملاً و محققاً او هیچ جانشینی برای متافیزیک غرب نداشت. او فقط می‌گفت غرب مدرن به پایان رسیده است، اما در مورد اینکه چه چیزی به ج‌سای آن می‌آید و چه چیزی جانشین می‌شود، راهکاری در استین نداشت. هایدگر گرچه سعی کرد از طریق شعر بر سوژکتیویسم فائق آید ولی حقیقت امر این است که شعر، زبان تمدن‌ساز نیست بلکه زبان حال و تجربه اخلاق فردی است و تنها زبانی که می‌تواند تمدن‌ساز باشد، زبان دین است.

مشکل دیگر در اندیشه سیاسی هایدگر، در پدیدارشناسی او می‌باشد که با مبانی دینی نامازگار است. تفکر هایدگر اگر چه رنگی عرفانه دارد ولی در معنای هایدگر مسئله این است، دینی نیست البته آنجا که هایدگر تیشه به ریشه غرب مدرن می‌زند می‌توانیم با او هم‌سخن شویم اما در کل تفاوت‌های میان اندیشه دینی و هایدگر بسیار است.

چهارشنبه ۵ آبان ۱۳۹۵ | ۲۴ محرم ۱۴۳۸ |

■ **فرجام سخن**

بدون شک یکی از تأثیر گذار ترین اندیشمندان تاریخ معاصر، هایدگر می‌باشد. این فیلسوف آلمانی، متأثر از زمینه و زمانه‌ای که در آن می‌زیست که همانا سرگشتگی و سر خوردگی ملت آلمان از مدرنیزم بود، گفتمانی را مفصل‌بندی می‌کند که عناصر و دقایق سازنده این گفتمان را می‌توان در پرتو شناسه‌هایی چون مخالفت با عقلانیت تکنولوژیک، مخالفت با سوژکتیویسم و پرسش از وجود مورد شناسایی قرار داد. به نظر هایدگر، در تاریخ تفکر غرب، انسان درست تفکر نشده است. تفکر متافیزیکی کلاسیک درباره انسان به جهت حیوانی آن و نه به جهت انسانی آن فکر می‌کند و لذا نتوانسته انسان را در جایگاه واقعی خود ببیند. اومانیسیم مدرن نیز به خطای مشابهی در مورد انسان دچار شده و عالی‌ترین تعریف آن از سرشت انسانی، هنوز ارزش خاص انسان را تجربه نکرده است. هایدگر اصالت هستنی را به جای اومانیسیم یا اصالت انسان مطرح می‌کند. وی غیر اومانیتیستی می‌اندیشد. به نظر هایدگر انسان ابتدا در دنیا هست و سپس می‌اندیشد. پس بودن مقدم بر تفکر است. به تعبیری می‌توان گفت که هایدگر، دکارت را وا گونه می‌کند. چراکه برای دکارت، هستی آدمی تابع تفکر اوست و برای کانت، جهان پیرامون، هویت خویش را مدیون معرفت‌سازی ذهنی انسان است. اما هایدگر تفکر را وجهی از بودن می‌داند و به همین دلیل اساساً با تعبیر مدرن از انسان موافق نیست.

به نظر هایدگر در سنت فکری غرب توجهات عمدتاً معطوف به هستنی موجودات بوده است و از خود هستنی غفلت شده است. هایدگر در دوره اول فکری خویش با طرح مفهوم دازاین و مرگ آگاهی سعی دارد مفرضی جهت گذار به هستنی اصیل پیدا کند که البته این هدف و مقصود وی در دوره دوم تفکرش شکاف و تزلزلی جدی پیدا می‌کند، به گونه‌ای که هایدگر را به این موضع گیری سوق می‌دهد که فقط شاعران هستند که می‌توانند به هستنی اصیل دست یابند. ناگفته نماند بر خلاف تصور عموم از اندیشه هایدگر، اندیشه این متفکر آلمانی به هیچ وجه منادی جبر گرایی نیست چراکه انسان علیرغم مصائب و موانع بسیار می‌تواند با برون‌بنداسدی، از محدودیت‌های تاریخی رهایی پیدا کند و انتخابی اصیل داشته باشد.

به‌رغم بصیرت‌های فراوان در اندیشه هایدگر که ملهم از فضای سیاسی، اجتماعی عصر خویش



آن را صورت‌بندی کرده است، هایدگر تفکری برای اجرا کردن ندارد. اندیشه هایدگر نوعی رویکردی انتقادی و واکنشی در قبال مدرنیته می‌باشد. هایدگر از طریق نقد مدرنیته قصد داشت به عصر پیش از سقراط برگردد اما در تفکر دینی- اسلامی، به هیچ عنوان نقد غرب به معنای بازگشت به عصر پیشاسقراطی نیست. از نظر اندیشمندان اسلامی، عصر پیشا سقراطی به جزئی از مجموعه و تمامیت غرب می‌باشد و نمی‌تواند منزه نگاه مناسبی جهت سکنی گزیدن انسان خسته و نازده از اومانیسیم و مدرنیسم باشد. هایدگر می‌خواست از زبان متافیزیکی غرب عبور کند، اما با توجه به اینکه تفکر دابینی است یا فلسفی یا اسطوره‌ای و از آنجا که هایدگر نمی‌خواست به جای زبان و تفکر متافیزیک، حتی آن کرد و به ظهور شاعران امید بست. شاعرانی که در اندیشه پس فردا خواهند آمد و صورت تازه‌ای از اندیشه‌ا را مطرح خواهند کرد.

انتقاد هایدگر به غرب انتقادی و سلبی است، یعنی او فقط انتقاد می‌کند و گر چه از ال‌ترناتیو‌هایی سخن به میان می‌آورد ولی عملاً و محققاً او هیچ جانشینی برای متافیزیک غرب نداشت. او فقط می‌گفت غرب مدرن به پایان رسیده است، اما در مورد اینکه چه چیزی به ج‌سای آن می‌آید و چه چیزی جانشین می‌شود، راهکاری در استین نداشت. هایدگر گرچه سعی کرد از طریق شعر بر سوژکتیویسم فائق آید ولی حقیقت امر این است که شعر، زبان تمدن‌ساز نیست بلکه زبان حال و تجربه اخلاق فردی است و تنها زبانی که می‌تواند تمدن‌ساز باشد، زبان دین است.

مشکل دیگر در اندیشه سیاسی هایدگر، در پدیدارشناسی او می‌باشد که با مبانی دینی نامازگار است. تفکر هایدگر اگر چه رنگی عرفانه دارد ولی در معنای هایدگر مسئله این است، دینی نیست البته آنجا که هایدگر تیشه به ریشه غرب مدرن می‌زند می‌توانیم با او هم‌سخن شویم اما در کل تفاوت‌های میان اندیشه دینی و هایدگر بسیار است.